

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و هفتاد و دوم





آقای محمد امیر از مازندران



با سلام و خسته نباشید نسبت به اعضای محترم گنج حضور

یک پیغام کوتاه نسبت به قانون جبران مالی و معنوی

زمانی که از مال خود در زمینه های معنوی خرج می کنم، مثلاً قانون جبران را در مورد گنج حضور رعایت می کنم و پولم را در این زمینه خرج می کنم، قانون قضا و قدر و جف القلم برای من خوب رقم می زند. مثلاً برای من که مدت زیادی با اعتیاد دست و پنجه نرم می کردم و پول خرج مواد مخدر و خوشی های زود گذر می کردم و بیشتر در دام آن فرو می رفتم. اما از زمانی که از سرمایه مادی خود در زمینه های معنوی سرمایه گذاری می کنم، مثلاً خرید کتاب های مثنوی، حرکت من در زندگی به سمت عشق و آرامش و زندگی مثبت تر پیش می رود و آرامش روحی و روابط خوب با خانواده و دیگرانسان ها پیدا کرده ام. و زندگی ام یک ریتم موفقیت آمیز پیدا کرده و پیشرفت پشت سر پیشرفت برایم اتفاق می افتد، چه مادی و چه معنوی.

معنی جف القلم کی آن بود  
 که جفاها با وفا یکسان بود  
 مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

بل جفا را هم جفا جف القلم  
 وأن وفا را هم وفا جف القلم  
 مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲

یک نمونه دیگر از درست خرج کردن پول در زمینه پیشرفت مادی ام نیز این است، که وقتی من پولم را خرج یک آموزش خاص مثلاً یادگیری زبان انگلیسی می کنم در آن زمینه زبان آموزی نیز پیشرفت به سزایی می کنم، اما زمانی که بدون رعایت قانون جبران و در پی مجانی به دست آوردن آن دانش باشم، پیشرفت خوبی نمی کنم و یا آن پیشرفت در جایی متوقف می شود، زیرا خداوند با قانون جف القلم کار می کند و عمل من در این لحظه با قلم خداوند خشک می شود و در آینده پدیدار خواهد شد.

-غزل شماره ۹۱۶ دیوان شمس مولانا

درخت و برگ برآید ز خاک این گوید  
که خواجه هر چه بکاری تو را همان روید  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۱۶

وقتی که پولم را برای تعیش مادی خرج می کنم نیز قلم خداوند خشک می شود و در آینده بیشتر از همان  
پدیدار می شود و آثار شوم آن را خواهیم دید!

و من این را به عین تجربه کرده ام

بخش ۹ دفتر اولِ مثنوی، بیت ۲۱۵:

این جهان کوهست و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

و دیگر آن که جدیداً یک برنامه ای برای خودم ترتیب داده ام تا با کمک آن بتوانم از آسیب های اتفاقاتی که خودم برای خودم ایجاد کرده ام، بکاهم. مثلاً من که سیگار می کشم و می دانم سیگار سرطان زا هستش! بنابراین مقداری از پولم را صرف سازمان های خیره ای می کنم که برای دارو و درمان کودکان سرطانی استفاده می شود تا با این جهد ساده مادی تلاش من در ترازوی خداوند موزون شود و من نیز انشالله از دام آن خارج شوم (و الله اعلم)

بخش ۱۳۵ دفتر پنجمِ مثنوی معنوی، بیت ۳۱۴۵:

ذره‌ای گر جهد تو افزون بود

در ترازوی خدا موزون بود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

با سپاس محمد امیر از مازندران





خانم پروین از استان مرکزی



با سلام

مولانا می گوید: زندگی این جهان را با نظم و قوانینی اداره می کند و این قوانین هیچ گاه معزول نمی شوند و شیرازه امور از دست زندگی خارج نمی شود. زندگی قوانینی را که برای اداره امور کائنات در روز ازل وضع کرده، به خاطر کامیابی و به مراد رسیدن من ذهنی، معزول نمی کند و تغییر نمی دهد.

بنابراین عدل و ستم در نزد خداوند یکی نیست اگر در این لحظه ستم می کنی، یعنی فضا را می بندی و با عقل من ذهنی عمل می کنی و یا نه، فضا را باز می کنی و پا بر من نفسانیت می گذاری، قلم زندگی همان را می نویسد که تو در این لحظه شایسته و سزاوار آن هستی و عدل و ستم، خیر و شر در نزد زندگی یکی نیست.

تو روا داری؟ روا باشد که حق  
همچو معزول آید از حکم سبق  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

بلکه معنی آن بود جف القلم  
نیست یکسان پیش من عدل و ستم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

مولانا و تمامی بزرگان بارها به ما گوشزد کرده‌اند که جهان بیرون انعکاس درون ماست و این جهان همان پاسخی را به ما می‌دهد که ما به آن می‌فرستیم. این عالم بازتاب صدای خود ماست.

این جهان کوه است و فعل ما ندا  
سوی ما آید نداها را صدا  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

اگر ما با صورت کثیف و نازیبا در جلوی آینه بایستیم، توقع نداریم که آینه ما را زیبا نشان دهد، با آینه نمی  
جنگیم که چرا مرا زشت نشان می دهدی، بلکه در صدد بر می آیم که کثیفی های رویمان را بشوییم و پاک کنیم و  
خودمان را مرتب کنیم.

اگر ما متوجه باشیم که وقتی زندگی می گوید: اگر تو به اندازه ذره ای، به اندازه یک دانه خردل بدی کنی، نتیجه  
آن را می بینی و اگر ذره ای هم خوبی کنی نتیجه آن را دریافت می کنی، چگونه می توانیم راحت و بی خیال هر  
عملی را انجام دهیم، هر حرفی را بزنیم و انتظار پاسخی را از جهان نداشته باشیم .  
وقتی ما دروغ می گوییم و کاملاً هم آگاه هستیم که این کار درست نیست، آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که  
از جهان راستی و درستی دریافت کنیم .

وقتی حسادت می ورزیم و در دل آرزوی شکست و ناخوشبختی دیگران را داریم، آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که خودمان به خوشبختی و موفقیت برسیم .

وقتی خیانت می کنیم، آیا می توانیم انتظار وفاداری داشته باشیم .

هر علتی معلولی را می آفریند، این قانون زندگیست. چطور می شود که علت بد باشد و معلول آن خوب باشد. اگر دروغ بد است، پس پولی که از دروغ به دست می آید نمی تواند خوب باشد و سبب راحتی و آرامش و شادی ما بشود، این پول حتماً به غم و غصه و زهرمار تبدیل می شود .

یا تو پنداری که تو نان می خوری

زهر مار و گاهش جان می خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

چونکه بد کردی بترس ایمن مباش  
زانکه تخم است و برویاند خداهش  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

اگر با من ذهنی فکر کردی و با ابزارهای من ذهنی عمل کردی، بترس و مواظب باش، برای اینکه این تخمی است که تو کاشته ای و بالاخره یک روزی از یک جا سر در می آورد و درد و خرابکاری بوجود می آورد.

بدی مکن که در این کشتزار زود زوال  
به داس دهر همان بدروی که می کاری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۷

ما باید قبول کنیم آن چیزی که الان هستیم و الان تجربه می کنیم، حالا یا خوب است یا بد است از خودمان رسته.

از تو رسته ست آر نکوی است ار بد است  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۳

جرم بر خود نه که تو خود کاشتی  
 با جزا و عدل حق کن آشتی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

اگر انسان فضاگشایی باشیم به خرد زندگی وصل می شویم و در جهان ایجاد نظم و سامان می کنیم و به خاطر وجود ما جهان بهتر می شود و اگر درد داریم و درد پخش می کنیم و دائماً به خودمان و دیگران ضربه می زنیم و دیگران را به واکنش وادار می کنیم، این هم از خود ماست و از خود ما رسته. ما در هر لحظه همان چیزی را برداشت می کنیم که کاشته ایم، قلم زندگی لحظه به لحظه خشک می شود به چیزی که ما سزاوار آن هستیم. خشک شدن قلم زندگی به این معنی نیست که خداوند قلمی در دست گرفته و واقعا می نویسد، بلکه به این معناست که زندگی و کائنات به طور اتوماتیک و خودکار پاسخ ما را می دهند.

همانطور که قانون جاذبه منسوخ نمی شود و وقتی تو در جو زمین خودت را از ارتفاع بیندازی، نباید انتظار داشته باشی که در فضا معلق شوی، وقتی هم بدی می کنی، مقاومت می کنی، ابزارهای من ذهنی را به کار میبری، آبروی دیگران را میبری، ظلم می کنی، حق را ناحق می کنی، قانون جبران را رعایت نمی کنی، از اعتماد دیگران سو استفاده می کنی، رشوه خواری می کنی، پس مسلماً نتیجه چنین اعمالی از جنس خود آنهاست و نمی تواند از جنس حق و عدل و انصاف و امانتداری و عشق و مهر و دوستی و صلح باشد. از کوزه همان برون تراود که در اوست

آنکه تخم خار کارد در جهان  
هان و هان او را مجو در گلستان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۳

پادشاهی که به پیش تخت او  
فرق نبود از امین و ظلم جو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۲



آنکه می لرزد ز بیم رد او  
وانکه طعنه می زند در جد او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۳

فرق نبود، هر دو یک باشد برش  
شاه نبود، خاک تیره بر سرش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۴

خداوند می گوید من پادشاهی نیستم که در نزد من انسان امین و درستکار و انسان ظالم و خیانتکار یکسان باشند. اگر تو انسانی باشی که در این لحظه حواست به خودت باشد و بلرزی از اینکه ممکن است یک لحظه غافل بشی و فضا را ببندی و با خشم و ابزارهای من ذهنی عمل کنی و از درگاه خداوند رد شوی، در این صورت بین تو و انسانی که راحت خشمگین می شود و با ایجاد خشم و درد و ترس و حسادت عمل می کند بسیار فرق هست. زندگی با یک انسان فضاگشا و یک انسان ستیزه گر به یک صورت رفتار نمی کند.

فرق بنهادم میان خیر و شر  
فرق بنهادم ز بد هم از بتر  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۹

زندگی حتی بین بد و بدتر هم فرق می گذارد. اگر کسی با من ذهنی عملی می کند که به یک نفر آسیب می رساند با کسی که عملی می کند که به صدها یا هزاران نفر آسیب می رساند، قلم زندگی برای هر دو یکسان نمی نویسد و پاسخ هر کس به اندازه بزرگی عملش هست.

با تشکر  
پروین از استان مرکزی



خانم ساناز



سلام و درود خداوند بر آقای شهبازی عزیز و خانواده محترم گنج حضور

سوره حجر، آیه ۴۳-۴۴ :

و البته وعده گاه جملگی آنان، دوزخ است، آن (دوزخ) دارای هفت در است و هر دری بخشی جداگانه برای آنان دارد.

هفت در ورود به دوزخ من ذهنی عبارتند از:

۱- مقاومت

۲- قضاوت و ملامت و عدم حس مسئولیت

ملامت

ای خوشدل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من  
درکش قدحی با من، بگذار ملامت را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۵

۳- فضا بندی و بی عشقی  
۴- ناشکری و ناسپاسی

ناسپاسی و فراموشی تو  
یاد نآورد آن عسل نوشی تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰

۵- ناز کردن نسبت به خدا و کمال گرایی:

ای بسا نازا که گردد آن گناه  
آفکند مَر بنده را از چشم شاه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۳

ناز کردن خوشتر آید از شکر  
لیک کم خایش، که دارد صد خطر  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

کمال گرایی:

علتی بدتر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو، ای ذو دلال  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

۶-عدم رعایت قانون جبران چه مادی و چه معنوی:

خیره میا، خیره مرو، جانب بازار جهان  
زانک در این بیع و شری، این ندهی، آن نبری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵۵

۷-عجله و استفاده از خط کش من ذهنی:

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید  
مدانید که چونید، مدانید که چندید  
-مولانا، دیوان شمس، غزل ۶۳۸

در تفسیر این آیه جناب کریم زمانی می فرمایند که : قرطبی از پیامبر(ص) آورده است که هفت درِ دوزخ هر کدام متعلق به یکی از این گروه ها است :

- ۱- مشرکان
- ۲- شک کنندگان درباره خدا
- ۳- غافلان از خدا
- ۴- آنان که شهوات خود را بر خدا ترجیح می دهند.
- ۵- کسانی که با خشمناک کردن خدا، خشم خود را تسکین می دهند.
- ۶- کسانی که با تمتعِ نفسانی از خدا روی می گردانند.
- ۷- آنان که بر خدا سرکشی می کنند.



جناب آقای کریم زمانی در ادامه می فرمایند:

عرفا گویند که درهای دوزخ، صفات بد است، صفاتی مانند حرص و حسد و کینه و آز و دشمنی و تکبر و بخل. و اگر عدد هفت را نشان کثرت بگیریم، هر صفت بد، دری از درهای دوزخ است و خدا داناتر است. سوره نحل، آیه ۲۹: اینک از درهای دوزخ اندر شوید که در آن جاودانه خواهید ماند. پس چه بد است جایگاه متکبران.

آن بلیس از خمر خوردن، دور بود  
مست بود او، از تکبر، وز جحود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۴

در آیه ۲۹ سوره نحل می خوانیم که متکبران در دوزخ من ذهنی خود جاودانه زندگی خواهند کرد. از روش سوالی خواندن ابیات و آیات قرآن استفاده می کنم.

از خودم می پرسم چه کارهایی باعث می شود که من در منِ ذهنی، جاودانه زندگی کنم و به بهشتِ حضور راه پیدا نکنم:

۱- کاهلی در منِ ذهنی و تکرار نکردنِ ابیات و تعهد نداشتن به مرکز عدم :

خوش بُودِ گر کاهلی یک سو نهی  
وز همه یاران، تو زوتر برجی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۱۵

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر  
- مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۰۶۸

تَن اَسایی و کاهلی دور کن  
بکوشش، ز رنج تَنت، سود کن

که اندر جهان، گنج بی رنج نیست  
کسی را که کاهل بود، گنج نیست

چو کاهل بود، مرد بُرنا به کار  
از او سیر گردد، دل روزگار

همان کاهلی مردم از بد دلیست  
هم آواز با بد دلی، کاهلیست

چه گفت آن سُخنگوی آزاده مرد  
که آزاده را کاهلی بنده کرد  
شاهنامه، جناب فردوسی

۲-حبر و ثنی کردن دیگران:

تا کُنی مَر غیر را حبر و ثنی  
خویش را بدخو و خالی می کنی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

دیده آ، بر دیگران نوحه گری  
مدتی بنشین و بر خود می گری  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

مُرده خود را رها کرده ست او  
مُرده بیگانه را جوید رفو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

۳-عجله کردن و صبر نکردن:

صبر آرد آرزو را، نه شتاب  
صبر کن، والله أعلم بالصواب  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۰۰۳

جایی خواندم که عوامل ایجاد صبر، عواملی مانند " آگاهی و معرفت " و " رضا " است که باعث رسیدن به صبر می شود.

۴-رفتن پی در پی در صندوقِ فکرهای همانیده و رعایت نکردن انصتویِ ذهن و زبان:

گر ز صندوقی به صندوقی رود  
او سمایی نیست، صندوقی بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۵

فُرجه صندوق، نو نو مُسکَرست  
دَر نیابد کاو به صندوق اندرست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶

۵-عذر خواهی نکردن از خدا و مردم بعد از فضاپردی و حق به جانب بودن و دیگران را مقصر دانستن و توبه نکرد

گر نه نفس از اندرون راهت زدی  
رهزنان را بر تو دستی کی بدی؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

لیک استغفار هم در دست نیست  
ذوق توبه نقل هر سرمست نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

۶- لَج و ستیز کردن در من ذهنی با خدا و مردم:

طُمطُراق این عدو مشنو، گریز  
کو چو ابلیس است در لَج و ستیز  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۷

۷- جهد و طلب نداشتن:

کین طلب در تو گروگان خداست  
زانک هر طالب به مطلوبی سزااست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

جهد کن تا این طلب افزون شود  
تا دلت زین چاه تن بیرون شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

۸- سوال و جواب کردن در من ذهنی و فضولی در کار زندگی:

کی رسد مر بنده را که با خدا  
آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

بنده را کی زهره باشد گز فضول  
امتحان حق کند؟ ای گیج گول  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

۹- پرهیز نکردن و چسبیدن به همانیدگی های جدید.



۱۰- دوری نکردن از قرین بد :

از قرین بی قول و گفت و گوی او  
خو بدزدد، دل نهان از خوی او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

چونکه او افکند بر تو سایه را  
دزدد آن بی مایه از تو مایه را  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۷

می رود از سینه در سینه ها  
از ره پنهان ، صلاح و کینه ها  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

۱۱- نبخشیدن خود و دیگران و ملامت کردن خود و دیگران:

دست خود، بر سر رنجور بنه که چونی؟  
از گناهِش بمیندیش و به گین دست مخا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷

۱۲- آوردن یک واسطه بین خودم و خدا (زندگی)

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ يُوَدِّ أَنْ دَمَ مَرَا  
لَا يَسَعُ فِيهِ نَبِيٌّ مَجْتَبِي  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه  
من نخواهم غیر آن شه را پناه  
- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱

۱۳- ناامید شدن از رحمت خداوند:

بازاً بازاً، هرآنچه هستی بازاً  
گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

این درگه ما ، درگه نومیدی نیست  
صد بار اگر توبه شکستی، بازاً  
ابوسعید ابوالخیر، رباعی شماره ۱

۱۴- در من ذهنی کاغ کاغِ کلاغِ کردن و عمر خواستن از خدا :

کاغ کاغُ نعره زاغ سپیاه  
دایماً باشد به دنیا عمر خواه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

همچو ابلیس از خدای پاک فرد  
تا قیامت عمر تن درخواست کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

۱۵- از خدا غیر خودش را بخواهم :

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظن افزونیست، و کلی کاستن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

۱۶- نداشتن چارق ایاز و نگاه نکردن روزانه به چارق ایازم:

آن ایاز از زیرکی انگیخته  
پوستین و چارقش آویخته  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۷

می رود هر روز در حجره خلا  
چارقت این است، منگر در علا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۸

۱۷- سحر و افسون من ذهنی ام شوم :

می نماید در نظر از دور آب  
چون روی نزدیک، باشد آن سراب  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷

گنده پیرست او و از بس چاپلوس  
خویش را جلوه کند چون نو عروس  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸

هین مشو مغرور آن گلگونه اش  
نوش نیش آلوده او را مچش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۹

کارِ سحر اینست کو دم می زند  
هر نفس قلب حقایق می کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۲

این چنین ساحر درون توست و سر  
ان فی الوسواسِ سحراً مستتر  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

گفت او سحرست و ویرانی تو  
گفت من سحرست و دفع سحر او  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

۱۸- مسئولیت من ذهنی ام را به گردن دیگران اندازم.

پس هماره روی معشوقه نگر  
این به دست توست، بشنو ای پدر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

همچو مستی کو جنایت ها کند  
گوید او معذور بودم، من ز خود(خَد)  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

۱۹- نداشتن قانون اساسی.

۲۰- به دنبال تأیید و توجه دیگران باشم.



۲۱- از خودم و دیگران توقع داشته باشم:

گفت پیغمبر که جنت از اله  
گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

چون نخواهی من گفیلم مر ترا  
جنت الماوی' و دیدار خدا  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

۲۲- هوشیاری حضورم را گم کنم و با من ذهنیم کوشش کنم و کار افزایی کنم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش  
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

۲۳- به جای فضاگشایی، با فضابندی، من ذهنی ام را حفظ کنم.

۲۴- اگر به جای فضاگشایی و تسلیم بی قید و شرط، فضا بندی کنم، پس هیچ اتحادی بین دل خودم و دل دیگران ایجاد نمی شود و بدین ترتیب نمیتوانم چاکروار خدمت دل زندگی کنم و بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می مانم.

کمر به خدمت دلها ببند چاکروار  
که برگشاید در تو طریق اسراری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

گرت سعادت و اقبال، گشت مطلوبت  
شوی تو طالب دلها و کبر بگذاری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

۲۵- اگر با فضا بندی، دلِ خودم و دیگران را ناراضی کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می مانم.

گر ز تو راضی سیت دل، من راضی ام  
ور ز تو معرض بود، اعراضی ام  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۲

زان جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

پس بداند که خطایی رفته است  
که سمن زار رضا آشفته است  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

۲۶- اگر وقتی قضا می آید، به جای فضا گشایی، فضا را تنگ و فشرده و بسته کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی جاودانه خواهم ماند:

گفت: اذا جاء القضا، ضاق الفضا

تُحجَبُ الأبصارُ اذ جاء القضا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱

\*سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۹-۵۰:

-و نه فقط سایه ها، بلکه هر جنبنده ای که در آسمان ها و در زمین است و فرشتگان، خدای را سجده می کنند، بی آنکه کبر ورزند و از عصیان در برابر پروردگارشان که حاکم بر آنهاست، می ترسند و بدانچه فرمان می یابند همان کنند. و تمام موارد بالا باعث می شود من در من ذهنی ام جاودانه باقی بمانم و به بهشت حضور راه پیدا نکنم.

با عشق و احترام

ساناز



خانم پروین از مهاباد



با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور

بر گرفته از برنامه ۹۵۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴  
طهرا بیتی بیان پاکی است  
گنج نور است، ار طلسمش خاکی است  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

خانه دل را باید از پلیدی ها پاک کرد. کالبد عنصری گنجینه انوار الهی است، گر چه طلسم آن جسم خاکی است. این طهرا بیتی یعنی خانه ام را پاک کنید، یعنی خداوند به حضرت ابراهیم می فرماید: که باید کعبه را پاک کنید، پس خداوند به انسانها گفته مرکز شما خانه من است، باید اینجا را تمیز نگه دارید. تمیز از چه؟ از دردها و از همانید گیها.

او می گوید که من ذهنی الان مرکز ما را اشغال کرده است، این در واقع گنج نور این جاست. اما طلسم این که ما را مشغول کرده از فکری به فکر دیگر این طلسم است. طلسمش فکری است. ما از فکری به فکر دیگر می پریم که تا گنج را پیدا کنیم، درست مثل آدمهایی که قدیم گنج را یک جایی دفن می کردند و یک تابلوهای می گذاشتند مردم می آمدند، این تابلوها را می خواندند و تفسیر می کردند و دیگر یادشان می رفت که بکنند گنج را پیدا کنند، ما هم آن طوری هستیم. طلسم جسمی من ذهنی را می خوانیم، نمی دانیم که این علامت گنج است، ما باید گنج را بکنیم، پیدا کنیم.

گنج زیر من ذهنی است، همان طور خداوند در سوره بقره آیه ۱۲۵ می فرماید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه ام را پاک کنید برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان. پس ما باید خانه دل مان را از همانیدگی ها پا کنیم.

با تشکر فراوان پروین از مهاباد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید